

مفهوم درد از دیدگاه محتشم کاشانی

کورس کریم پسندی^۴

چکیده

یکی از مبانی دستگاه فکری محتشم کاشانی، مقولهٔ درد است. محتشم، درد درونی و حقیقی را مبنای حرکت در این عالم، عامل رافع حجاب دل، باعث رسیدن به لذت پایدار و موجب خلوص عیار عشق می‌داند. در نقطهٔ مقابل، بی‌دردی را مایهٔ هلاکت و نابودی، موجب ملال و افسردگی و حجاب راه انسان معرفی می‌کند. این مقاله، به روش توصیفی-تحلیلی به واکاوی و تبیین موضوع درد در شعر محتشم می‌پردازد و نیز سیری است در اشارات تأمل برانگیز این شاعر بزرگ، دربارهٔ اهمیت درد، نشانه‌ها و لوازم راه درد، لذت درد، انواع درد، فواید و اثرات درد، عوارض بی‌دردی، عوامل درمان‌کنندهٔ درد؛ و این که درد، باعث حرکت و شوق حیات است، و اوصاف غیر انسانی را از وجود انسان می‌زداید و تا حد ممکن، اوصاف روحانی را برای او محقق می‌سازد تا انسان با التزام به اخلاق و اطوار اهل درد، به انسان واقعی که شایستهٔ مقام خلافت الهی است برسد.

کلیدواژه‌ها

محتشم کاشانی، عرفان، درد، انسان واقعی.

پروژه‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

یکی از مباحث عمده در عرفان اسلامی، مقوله «درد و دردمندی» است. درد، احساس نیاز و تمنای شدید برای رسیدن به معشوق است؛ شوقی است که سراپای وجود انسان را می‌سوزاند و از مراحل نخستین سیر و سلوک است. از این رو «چیزهایی که به آنها ارزش‌های انسانی گفته می‌شود و معنویات انسانی و ملاک انسانیت انسان است شامل خیلی چیزهاست؛ ولی می‌توان همه ارزش‌ها را در یک ارزش خلاصه کرد و آن، درد داشتن و صاحب درد بودن است. هر مکتبی که در دنیا راجع به ارزش‌های انسانی بحث کرده است، یک درد، ماورای دردهای عضوی و دردهای مشترک انسان با هر جاندار دیگر، در انسان تشخیص داده است» (مطهری، ۱۳۸۵: ۷۹).

درد در مکتب عرفانی شاعرانی هم چون: عطار و مولوی، یک نوع گشودگی است و غایتی برای آن جز جهت‌دهی به سوی غایت‌الغایات نیست و در پناه این گشودگی است که چرخه امور زندگی انسان می‌چرخد و انجام کارها میسر می‌شود. البته باید اذعان داشت که این درد، هیچ ربطی به آن چه معادل و جَع و آلم در زبان عربی است ندارد؛ بلکه «مقصود آمادگی روحی انسان است برای پذیرفتن امور ذوقی و حقایق روحانی و چیزهایی که می‌تواند انگیزه کارهای اساسی شود و نیروی حرکت سالک به سوی مقصود گردد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۲۸).

عطار، درد را بدین گونه تعریف می‌کند که انسان به دنبال حقیقتی است؛ ولی نمی‌داند که آن حقیقت چیست و در عین حال همیشه جوای آن حقیقت است:

همی درد آن بود ای زندگانی که چیزی بایدت کانرا ندانی
 ندانی آن و آن خواهی همیشه ندانم کاین چه کارست و چه پیشه
 (عطار، ۱۳۶۸ / ۶۱۴۵-۶۱۴۴)

با ذکر این مقدمه کوتاه در تبیین مقوله «درد» و با بررسی اشعار محتشم کاشانی می‌توان گفت که شاعری است دردمند؛ زیرا بسامد واژه «درد» در شعر او قابل توجه است. وی غزلی دارد که کلمه «درد» در هر بیت آن یک تا دو بار تکرار شده است، و می‌توان آن را غزل درد نامید که حالی لطیف دارد:

سخن کز حال خود گویم زحرفم بوی درد آید بلی حال دگر دارد سخن کز روی درد آید
 چنان خو کرده با دردش دل اندوهگین من کله روزی صد ره از راحت گریزد سوی درد آید
 (محتشم، ۱۳۸۹: ۳۰۰)

حال در این مقاله کوشش می‌شود با توجه به دردمندی محتشم کاشانی مقوله «درد» را به روش تحلیلی و با ابزار کتابخانه‌ای از دیدگاه او با ارائه شواهد و نمونه‌های شعری بررسی و تحلیل گردد و به این پرسش‌ها پاسخ داده شود که دردی که محتشم از آن سخن می‌گوید، چه نوع دردی است؟ انواع درد کدام‌اند؟ نشانه‌ها و لوازم راه درد چیست؟ فواید و اثرات درد چیست؟ عوارض بی دردی، کدام است؟

اشعاری که در این نوشتار از محتشم کاشانی نقل می‌شود بر اساس شماره غزلها ارجاع داده شده است و برای اختصار در ارجاع به ذکر شماره آن بسنده می‌شود.

اهمیت درد

درد، در نظام فکری محتشم کاشانی، یک کلمه است که آن را با اندیشه آفرینشی خود، به صورت معنادار بسط و گسترش می‌دهد و بسیاری از صفات عالی اخلاقی را مثل سخاوت، بلند نظری، عشق راستین، عبرت‌پذیری، توکل، تسلیم و تفکر را

در قصه های اهل درد به خواننده تعلیم می‌دهد؛ زیرا «صاحب درد که در واقع طالب نیل به کمال انسانی است، تمام همّت خود را مصروف آن می‌کند که با التزام درد روحانی، تن را به جان و جان را به جانِ جان (جانان) تبدیل کند» (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۱۶). از این رو محتشم تکرار و تأکید بر درد دارد که خود بیانگر اهمیت آن است، و هر لحظه می‌خواهد دردی بر درد خود افزون کند:

نجات از درد جُستن عین بی‌دردیست می‌خواهم کزو هر ساعتی دردی دگر بر روی درد آید
(محتشم، ۱۳۸۹: ۳۰۰)

محتشم کاشانی معتقد است که این درد، در انسان اندیشه طلب بر می‌انگیزد و او را در خط سیر عشق که متضمن از خود رهایی و در واقع اولین مرحله کمال انسانی است می‌اندازد. از این رو محتشم به درد، مزدگانی می‌فرستد و بدان اظهار خرسندی و رضایت می‌کند؛ زیرا «درد، صاحب درد را بر می‌انگیزد تا مقدم بر همه چیز در پی درمان خود برخیزد و هر چیز دیگر را فراموش کند و راه حقیقت، بدون این درد طی شدنی نیست» (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۹۸). از این رو محتشم، لذت خود را در درد می‌جوید و می‌گوید:

مژده ای درد! که در قید تو افتاد آخر نامقید به دوایی، به آلم خرسندی
(محتشم، ۱۳۸۹: ۶۵۷)

بنابراین دردی که لذت‌آور است نمی‌تواند درد فردی، درد جسمانی و دردهای نازل و فرودین دنیوی باشد؛ بلکه دردیست آسمانی، روحانی و حقیقی؛ به عبارت دیگر درد خدا، درد حقیقت، درد اشتیاق، درد دل، درد فراق و درد دین است که محتشم از آن با عنوان «صد درد بی‌درمان» یاد می‌کند:

ای در دل غم پرورم، صد درد بی‌درمان ز تو یک مژده درمان بده، گو دردمندی شاد شو
(همان: ۶۱۵)

این درد، از نظرگاه محتشم آن قدر مهم است که می‌گوید؛ گل هستی رو به سوی خدا دارد و در این سیر هر یک از موجودات به کمال لایق خود می‌رسد و آن چه آنها را به کمال می‌رساند، درد است؛ زیرا انسان، دنیا را در مقایسه با عالم روحانی که جایگاه اصلی او قبل از هبوط بود، ناقص دیده و تمایل دارد که از نقص به کمال و از حالت مراتب پایین به مراتب مهم‌تر و کامل‌تر راه یابد. انسان، به دنبال «بودن، همیشه بودن، بی‌پایان بودن، عطش بودن، اشتیاق خدا شدن، عطش عشق ابدی و ابدیت بودن و خدا بودن است» (داونامونو، ۱۳۹۱: ۷۵). به عبارت دیگر انسان، درد جاودانگی دارد؛ از این رو، به اندازه دردی که در راه معشوق می‌کشد، مقامات بلند هم چون وصال را می‌یابد:

صد ساله وصال تو مرا می‌رسد ای ماه گر مرهم هر خسته به اندازه درد است
(محتشم، ۱۳۸۹: ۷۳)

لذتِ درد

این دردی که محتشم از آن سخن می‌گوید، چه دردی است که انسان از قبیل آن به لذت می‌رسد؛ یقیناً دردی است که از جنس دردهای نازل و فرودین دنیوی نیست؛ بل «شوق طلب است، احساس نقص است، رؤیت غایت است و بنابراین درد نیست، درمان است درمان نقص، درمان دورافتادگی از کمال» (زرین کوب، ۱۳۹۰: ۱۶۷). از این رو انسان برای رسیدن به چنین دردی، تن آسانی و آسایش را یک سو می‌نهد؛ زیرا در این درد، لذتی نهفته است که از جنس لذایذ ناپایدار دنیوی نیست؛ بلکه لذتی است باطنی و حقیقی و پایدار. بنابراین محتشم، اوج لذت خود را در حصول درد می‌داند و از خداوند می‌خواهد دردی بر درد او افزون شود تا به لذت بیشتر دست پیدا کند:

عجب ذوقی ز درد عشق آن نازک بدن دارم الهی دم به دم افزون شود، دردی که من دارم
(محتشم، ۱۳۸۹: ۴۶۷)

نشانه‌ها و لوازم راه درد

راه درد، از نظر محتشم، همان راه سیر و سلوک به سوی حق و حقیقت است که مردی پیدا نشد که همسفر و همراه او شود و اسرار جوی و اسرار دان راه حق و حقیقت شود. محتشم عقیده دارد تا سر مویی هستی در سالک باقی است این درد، از درون سالک سر بر نمی‌زند و تا این درد، در دل و جان سالک نیش نزند، انسان به صفای راستین نمی‌رسد و از شمار دردمندان نخواهد بود:

هر کس نکرد ترک سر، از اهل درد نیست در پای دوست هر که نشد کشته، مرد نیست
(همان: ۱۲۰)

از این رو یکی از نشانه‌ها و لوازم راه درد، در نظر محتشم، نادیده گرفتن هستی مجازی و ترک خودی و خود بینی است. محتشم کاشانی یکی از دیگر از لوازم راه درد را دل خونین و چهره زرد و نزار می‌داند؛ زیرا زردرویی «بهترین رنگ هاست، چون حالت انتظار را در بر دارد. همان طور که اهل دریابار، زردروی اند. زردی روی، بی‌طمعی را حاصل می‌کند. هر حکیمی حتی جالینوس هم عقلش در این کار باز می‌ماند که زردرویی عاشق از رنج بدن و علیلی جسم نیست.» (حسینی کازرونی، ۱۳۷۴: ۱۸۶) بلکه از درد درونی حکایت می‌کند. بنابراین محتشم می‌گوید:

نخلِ قدِ خم گشته که پرورده درد است بارش دل پُر خون و گلش چهره زرد است
(محتشم، ۱۳۸۹: ۷۳)

یکی دیگر از نشانه‌ها و لوازم راه درد، از دیدگاه محتشم کاشانی، اشک گرم و آه سرد است:
ناصح! مورز مهر و غم درد ما مخور ما عاشقیم و در خور ما غیر درد نیست
می‌ریزم از دو دیده به یاد تو اشک گرم شب‌ها که همدمم بجز از آه سرد نیست
(همان: ۱۲۰)

انواع درد

درد، در نگاه کلی محتشم کاشانی، بر سه نوع است: یکی درد متعالی و برین است که صاحب این درد، دچار دغدغه حقیقت می‌شود. این درد، نردبان کمال سالک است که در نزد او، سلوک ناشی از عشق، و عشق ناشی از درد است. محتشم دردهای متعالی و برین؛ هم چون: درد عشق، درد فراق، درد دل، درد خدا و درد دین را مایه رستگاری و پیرو مراد سالک می‌داند و معتقد است که همین درد، او را به کمال می‌رساند:

گفتمش کز درد عشقت غم ندارم در جهان گفت هر عاشق که دردی دارد، او را غم مباد
(همان: ۱۷۶)

حال یکی از دردهای متعالی و برین، درد دین و دین ورزی عاشقانه محتشم کاشانی است که برجستگی خاصی در آثار او دارد. محتشم، شاعر متدین بی‌ریایی است - که جوهره شریعت محمد(ص) را از اعماق جان و دل درک کرده است - درد دین داشته و از حقیقت دین در برابر مدعیان دروغین متظاهر دفاع می‌کند. محتشم، مردی مخلص و مؤمن راستین بود و خدا را با تمام وجود پرستش می‌کرد. پرستش او عاشقانه و شورانگیز بود که از کمال معرفت و شناخت حقیقی و جوهره عشق مایه

می‌گیرد؛ نه پرستش زاهدانه و ریاکارانه که از طمع حور و قصور خیزد و نه از روی تقلید و کورکورانه. از این رو، حقیقت دین را درک کرده و این درک و درد و سوز درونی او در دوازده ترکیب‌بند معروف، در رثای سیدالشهدا حسین بن علی (ع) و همچنین ابیاتی دیگر در مرثیه آن امام همام تجلی و نمود خاصی می‌یابد:

بنال ای دل که دیگر ماتم آمد بگری ای دیده کایام غم آمد
 گل غم سرزد از باغ مصیبت جهان را تازه شد داغ مصیبت
 جهان گردید از ماتم دگرگون لباس تعزیت پوشیده گردون
 مسلمانان! خروش از جان برآرید محبان! از جگر افغان برآرید
 درین ماتم به سوز و درد باشید به اشک سرخ و رنگ زرد باشید
 (همان، ۳۷۶-۳۷۵)

دومین نوع درد از دیدگاه محتشم، درد نازل و فرودین است؛ هم چون: درد حرص، درد خود بینی، درد دنیاپرستی و درد صورت‌پرستی که محل هلاکت و تباهی است؛ زیرا نشیب درد فرودین، شیئی بی فراز است و انسان را به خاک مذلت و تباهی می‌افکند و این درد، در نزد محتشم، مذموم و مطرود است. به قول عطار نیشابوری، دوی درد فرودین، خاک گور است و بس:

تو نامرده نگرده حرص تو کم که درد حرص را خاک است مرهم
 (عطار، ۱۳۸۴: ۲۸۴۰)

سومین نوع درد از دیدگاه محتشم، دردهای جسمانی و فیزیکی است که باعث ایجاد نوعی روان‌پریشی و ملالت است؛ هرگاه خواسته است از «درد» مفهوم «رنج» را به ذهن مخاطب القا کند، بیشتر کوشیده است یا آن را با رنج به کار ببرد و یا با کلماتی؛ مانند: غم، نیش، جان‌دهی، افسردگی، قبض، حسرت، دریغ و ... که به نوعی در هم‌آیی با واژه «رنج» اند. از این رو محتشم، دردهای جسمانی را نماینده و پیک مرگ می‌داند و می‌گوید:

درد و غمت کز بهر من، کردند رخسِ مرگ زین آن در رکابم می‌دود، وین در عنانم می‌رود
 (محتشم، ۱۳۸۹: ۲۸۶)

فواید و اثرات درد

در بیان اثرات درد، برخی از عرفا بین درد حقیقی و عشق ارتباط قائل هستند و وجود آن را برای دستیابی به حقیقت ضروری می‌دانند؛ از جمله عطار و مولانا، عشق بدون درد را ناقص و ابتر می‌شمارند:

عشق مغز کاینات آمد مدام لیک نبود عشق بی‌دردی تمام
 (عطار، ۱۳۸۳: ۱۱۷۶)

سخن عشق چو بی‌درد بود بر ندهد جز به گوش هوس و جز به زبانی نرسد
 (مولوی، ۱۳۷۸: ۲۴۵۲)

البته باید اذعان داشت که روان‌شناسان درد، حتی دردهای جسمانی و فیزیکی را نیز باعث اعتلای روح انسان می‌دانستند؛ زیرا «در قرون وسطی، جوامع مسیحی به درد به عنوان ارزش مذهبی می‌نگریستند و آن را به عنوان نشانه‌ای از پاداشی که قرار است انسان در بهشت دریافت کند، تلقی می‌کردند. درد دورهٔ رنسانس و کلاسیک، درد به عنوان عاملی که انسان را

و ادراک به تبعیت از عقل می‌کند، محسوب می‌شود. بر اساس این باورها، درد را باعث رشد و تعالی روح انسان می‌دانستند» (رابرت جی و دنیس سی، ۱۳۸۱: ۱۰۰).

از این رو محتشم یکی از اثرات درد را در این می‌داند که مبنای حرکت در این عالم است؛ زیرا دردی شایسته آدمی است «که آن درد او را با طلب آشنا گرداند و این طلب نه چون طلب دیگر چیزهاست و این درد نه چون دیگر دردها که از بخار لقمه حرام از سر معده پدید آید، درد دین و دیدار این طلب از طبقه جگر آزادمردان خیزد و عز فقر که در دل‌های طالبان پدید آید به قدر درد پدید آید، هر آن دلی که آن پر دردتر و سوخته‌تر بود عز فقر در آن بیشتر بماند» (مبیدی، ۱۳۷۰: ۹۵). از این رو درد، انسان را از افسردگی و انجماد روحی بیرون می‌آورد و باعث تنبّه و بیداری دل و ضمیر انسان می‌شود تا از بی‌دردان عالم بگریزد و به کوی دردمندان درآید:

چنان افسرده است ای دل! ملال آباد بی دردی که روزی محتشم صد ره به سیر کوی درد آید
(محتشم، ۱۳۸۹: ۳۰۰)

محتشم یکی دیگر از فواید و اثرات درد را در این می‌داند که باعث خلوص عیار عشق می‌شود؛ از این رو «چون عشق به کمال رسد روی در غیب نهد و ظاهر علم را وداع کند، او پندارد که رفت و وداع کرد و او خود در درون خانه متمکن نشسته بود و این از عجایب احوالست، وداع در رفتن بود نه وداع بر رفتن و این از مشکلات این حدیث است و کمال کمالست. هر کسی بدو راه نبرد، هم بود که عشق رخت برگیرد بر آن دردی به خلیفتی بماند آنجا بدل عشق مدتی، آنگاه تا خود به کجا رسد آن درد، و آن نیز رخت برگیرد تا کاری تازه شود» (غزالی، ۱۳۶۸: ۱۹). بنابراین عشقی مقبول درگاه حق است که توأم با سوز و درد باشد:

به درد از آن رو، گرفته ام خو، به خاک از آن رو، نهاده ام رو که عشق بازی نباشد الا به دردمندی، زخاکساری
(محتشم، ۱۳۸۹: ۶۵۹)

ناگفته نماند که محتشم، فواید دیگری نیز برای درد ذکر می‌کند که در این مقال نمی‌گنجد؛ از آن جمله: درد، مایه حیات و زندگی است، درد، موجب آگاهی از مبدأ قدسی و هویت متعالی است، درد، رهبر آدمی است و غیره.

عوارض بی دردی

محتشم کاشانی یکی از عوارض بی دردی را در این می‌داند که باعث حجاب دل و موجب غفلت و بی‌خبری می‌شود. از این رو عقیده دارد کسی که در درون، درد نداشته باشد و به درد حقیقت مبتلا نشده باشد دچار غفلت و بی‌خبری می‌شود؛ زیرا «بی دردی، مساوی است با لختی، بی‌حسی، بی‌شعوری، بی‌ادراکی و احساس درد، مساوی است با آگاهی، بیداری، شعور و ادراک» (مطهری، ۱۳۸۵: ۶۱). از این رو حجاب و غفلت ناشی از بی دردی، سبب می‌شود که انسان از دنیای روحانی فاصله بگیرد و به همان اندازه به دنیای مادی و جسمانی نزدیک شود:

محتشم! از درد گفتم آنچه در دل داشتی گوش هر بی دردی، این دُر را صدف شد، حیف، حیف
(محتشم، ۱۳۸۹: ۴۱۵)

محتشم یکی دیگر از عوارض بی دردی را در این می‌داند که باعث ملال و افسردگی می‌شود. از این رو عقیده دارد که درون سالک طالب، باید توأم با درد و سوز و شیفتگی به حق باشد؛ زیرا بی دردی، سبب افسردگی، دل‌مردگی و تیرگی درون انسان می‌شود:

چنان افسرده است ای دل! ملال آباد بی دردی که روزی محتشم صد ره به سیر کوی درد آید
(همان: ۳۰۰)

محتشم کاشانی یکی دیگر از عوارض بی دردی را در این می‌داند که باعث آمیزش و اختلاط با اغیار و نامحرمان وادی عشق می‌شود و انسان را از وصال درگاه حق دور می‌کند:

یک جهت تا دیده‌ام با غیر آن بی درد را غیرتم از صد جهت راضی، به مردن کرده است

(همان: ۹۵)

عوامل درمان کننده درد

با بررسی و تحلیل اندیشه‌های محتشم کاشانی درباره عوامل درمان کننده درد، می‌توان به دو دیدگاه متفاوت دست پیدا کرد. یک دیدگاه این است که درد، درمان ندارد و باید با آن سوخت و ساخت:

گفتمش یا قتل یا درمان که از دردم به جان خنده زد کاین خود نخواهد شد، ولی آن می‌شود

(همان: ۲۹۷)

دیدگاه دیگر محتشم این است که عواملی برای درمان این درد ارائه می‌کند که در خور توجه است.

حال یکی از عوامل درمان کننده درد از دیدگاه محتشم کاشانی، وصال خداوند است؛ از این رو می‌گوید:

اگر در وادی وصلش بودی یک جهان درمان مرا تنها جهانی درد کی دادی خدای من؟

(همان: ۵۷۱)

یکی دیگر از عوامل درمان کننده درد از دیدگاه محتشم، طیب الهی و روحانی است. عقیده دارد این چنین شخص پخته و به کمال رسیده، می‌تواند درمان کننده درد او باشد:

چه مسیح فیضی آمد، که رسید از قدومش همه داغ‌ها به مرهم، همه دردها به درمان

(همان: ۵۳۶)

نتیجه گیری

از این بحث می‌توان نتیجه گرفت که:

- درد، در تفکر محتشم کاشانی، جایگاهی بس رفیع دارد که می‌تواند معادل وادی طلب در عرفان قرار گیرد.
- این درد، درد لذت‌ناک است که دردمندان را به اوج لذت و سکون می‌رساند.
- محتشم درد را باعث حرکت و شوق و لازمه حیات و انگیزه سلوک می‌داند که انسان را به لذت حقیقی و پایدار می‌رساند.
- محتشم درد را باعث تصفیه درونی انسان می‌داند که حجاب‌های غفلت و نادانی را از پیش روی او برمی‌دارد و باعث زایش حقیقت در انسان می‌شود.
- این درد، خاص انسان نیست و در تمام اجزای عالم و کاینات از ذره تا کهکشان وجود دارد و آنها را به سوی کمال می‌کشاند.
- این درد، درد فردی، جسمانی و دردهای نازل و فرودین دنیوی نیست؛ بلکه دردیست درونی، آسمانی و روحانی.
- محتشم نشانه‌ها و لوازم راه درد را ترک سر و هستی مجازی، دل خونین و چهره زرد و نزار می‌داند.
- بی دردی، باعث حجاب دل، ملالت و افسردگی و اختلاط با اغیار می‌شود.

- محتشم می‌کوشد تا با الزام نسخه درد، آن چه را اوصاف غیر انسانی و لذات مجازی است از وجود انسان بزدايد و آن چه را اوصاف روحانی و لذات حقیقی است تا حد ممکن برای وی قابل دسترس سازد.
- محتشم سعی دارد تا انسان را آگاه سازد که با التزام به اخلاق و اطوار اهل درد، می‌توان به انسان واقعی که شایسته مقام خلافت الهی است رسید.

منابع

۱. اونامونو، میگل د، (۱۳۹۱)، درد جاودانگی، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، تهران: ناهید، چاپ نهم.
۲. پورنامداریان، تقی، (۱۳۸۰)، در سایه آفتاب، تهران: سخن، چاپ اول.
۳. حسینی کازرونی، سید احمد، (۱۳۷۴)، عشق در مثنوی معنوی، تهران: زوار، چاپ اول.
۴. رابرت جی، گچل و دنیس سی. ترک، (۱۳۸۱)، روان شناسی درد، ترجمه محمد علی اصغری مقدم و همکاران، تهران: رشد، چاپ اول.
۵. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۹۰)، سرّ نی، تهران: علمی، چاپ سیزدهم.
۶. -----، (۱۳۸۳)، صدای بال سیمرغ، تهران: سخن، چاپ چهارم.
۷. شفیعی کدکنی، محمد رضا، (۱۳۸۰)، زبور پارسی، تهران: آگاه، چاپ دوم.
۸. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد، (۱۳۸۴)، اسرارنامه، تصحیح سید صادق گوهرین، تهران: زوار چاپ ششم.
۹. -----، (۱۳۶۸)، الهی نامه، تصحیح و مقدمه: هلموت ریتز، تهران: توس، چاپ دوم.
۱۰. -----، (۱۳۸۳)، منطق الطیر، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن، چاپ اول.
۱۱. غزالی، احمد، (۱۳۶۸)، نقد و بررسی سوانح العشاق احمد غزالی، به اهتمام سیده مریم ابوالقاسمی، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول.
۱۲. محتشم کاشانی، علی بن احمد، (۱۳۸۹)، کلیات محتشم کاشانی، تصحیح مصطفی فیضی کاشانی، تهران: سوره مهر، چاپ اول.
۱۳. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۵)، انسان کامل، تهران: صدرا چاپ سی و هفتم.
۱۴. مولوی، جلال الدین محمد، (۱۳۷۸)، کلیات شمس تبریزی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: پیمان، چاپ اول.
۱۵. -----، (۱۳۶۳)، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، تهران: امیرکبیر، چاپ اول.
۱۶. میدی، احمد بن محمد، (۱۳۷۰)، گزیده تفسیر کشف الاسرار و عده الابرا، به کوشش رضا انزابی نژاد، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.